

## اشرف خر

افراد حریص و طماع را اشرف خر گویند. این نام و عنوان مخصوصاً به آن دسته از طعمکاران اطلاق می شود که حرص و طمع و ولع آنها سرانجام به ندامت و پشیمانی منتهی می گردد. نه خود می خورند و نه به دیگران می خوراندند. نه خودشان از این رهگذر طرفی می بندند و نه آثاری که نفع و مصلحت عامه بر آن مترتب باشد بر جای می گذارند. به یک عبارت از آن همه ثروت و اندوخته فقط مظلومه و بدنامی را با خود به گور می برند. بیلان زندگی آنها را در این شعر می توان خلاصه کرد:

دیدى که چه کرد اشرف خر\*\*\*او مظلومه برد و دیگری زر

اکنون ببینیم اشرف کیست و چه خریّت و حماقتی نشان داده که بصورت "اشرف خر" ضرب المثل شده است.

ملک اشرف بن تیمورتاش چوپانی معروف به اشرف از امرای جابر و سفاک چوپانیان در آذربایجان، و معاصر شیخ صفی الدین اردبیلی و شیخ صدرالدین موسی بود که در حرص و طمع و بخل و امساک نظیر نداشت. به سکه طلا عشق می ورزید؛ به قسمی که پس از تحصیل قدرت هر جا و نزد هر کس از زر ناب و سکه های طلا اثر و نشانی می یافت آن را به زور و عنف می ستاند و در خزانه شخصی خود جای می داد. اگر چه شادروان عبدالله مستوفی معتقد است که: «اشرف از القاب پادشاهان صفوی بود و واحد پول طلای کشور را به همین مناسبت اشرفی نامیده اند که بعدها اشرف افغان به مناسبت اسم خود این تسمیه را ترویج کرد.» ولی برخی از مورخان اعتقاد دارند که شدت علاقه ملک اشرف به مسکوکات طلا موجب گردید که سکه زر از آن تاریخ به نام اشرفی تسمیه و نامگذاری شود؛ و مقصود از کلمه اشرفی همان انتساب به ملک اشرف چوپانی می باشد.

محقق نامدار معاصر، شادروان عباس اقبال آشتیانی در تأیید مطلب می نویسد: «ملک اشرف بعد از برگشتن به تبریز مملکت خود را که شامل عراق عجم و آذربایجان و اران و موقان و بعضی از نواحی گرجستان و کردستان بود، بین امرای خود تقسیم نمود تا ایشان از آن بلاد اموالی استخراج کرده و پیش او بفرستند و هر چند گاهی آن امرا را مقید می نمود و پس از گرفتن داراییشان دیگری را بر سر کار می آورد. و هر جا می شنید کسی مال دارد، تا ثروت او را ضبط نمی کرد راحت نمی نشست....»

اشرف هفده خزانه زر داشت و خزانه اش همیشه پر از مشکوکات طلا بود. سکه های اشرفی، وی را چنان منقلب می کرد که گاهی مقام و منزلت خویش را از یاد می برد. عمله دارالحکومه هر وقت اشرف را در مسند دارالحکومه نمی دیدند، برای آنها یقین حاصل بود که در یکی از خزانه ها به شمارش جواهر و مغازله با اشرفی اشتغال دارد. همه می دانستند که سکه زر برای اشرف از هر چیز، حتی جان و مال و ناموس مردم رجحان و برتری دارد. در زمان حکومت ملک اشرف خطه آذربایجان به

ویرانی رفت و مردم غیور آن سامان از فرط مظلالم و تعدیات عمال اشرف جلای وطن کردند. عمال اشرف به پیروی از مخدوم خویش چنان به کار تحصیل سیم و زر اشتغال داشته اند که کار ملک و ملت و تمشیت امور را از یاد برده بودند. شغل و وظیفه آنها تجسس در خانه ها، و شکنجه دادن مردم بیچاره و به دست آوردن نقود و مسکوکات طلا بود. عرض و ناموس و حریم امنیت و آسایش مردم دستخوش مطامع اشرف و بازیچه هوی و هوس عمال نابکارش واقع شده بود.

خلاصه کار ظلم و ستم ملک اشرف به حدی بالا گرفت که علما و روحانیون و مشایخ بزرگ را نیز از خود رنجانید و حتی تصمیم گرفت شیخ صدرالدین موسی را که غالباً از اعمال و تعدیاتش انتقاد می کرد، دستگیر و زندانی کند. شیخ صدرالدین اضطراراً از اردبیل حرکت کرد و به گیلان رفت. عده ای از علما و عرفای بزرگ که از ظلم و ستم اشرف به ستوه آمده هر کدام به کشوری مهاجرت کرده بودند، عاقبت با برخی از خلفای شیخ صدرالدین موسی از قبیل شمس الدین حافظ سلماسی و دیگران به همراهی قاضی محی الدین بردعی، از راه دربند قفقاز به جانب دشت قپچاق حرکت کردند و در شهر غازان سرای که پایتخت جانی بیگ خان اوزبک پادشاه مغولی و مسلمان دشت قپچاق بود رحل اقامت افکنده و در آنجا به وعظ و ارشاد خلق پرداختند.

چون جانی بیگ خان از ورود علما و صلحای مزبور آگاهی یافت، از آنجا که مسلمانی عادل و صاحب دل بود، یکی از روزهای جمعه به مجلس وعظ آمد و قاضی محی الدین در اثنای موعظه شرح ستمکاریهای ملک اشرف چوپانی را به نوعی تقریر کرد که جانی بیگ خان و اهل مجلس به گریه افتادند.

قاضی محی الدین در ضمن سخنان خود مخصوصاً به این حدیث اشاره کرد "کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیتة" و گفت: «امروز که خداوند به جانی بیگ خان قدرت عطا فرمود، او مکلف است که مصیبت و بلای اشرف را از سر مسلمانان آذربایجان دفع فرماید.» جانی بیگ خان که مردی دیندار و فضل دوست بود، آنچنان تحت تأثیر بیانات نافذ قاضی محی الدین بردعی قرار گرفت که بی درنگ به تجهیز پرداخت و با سپاهی متشکل از ناراضیان و ستم کشیده ها و افراد ابواب جمعی خود که ظرف یک ماه جمع آوری کرده بود در سال ۷۵۸ هجری از راه دربند قفقاز عازم آذربایجان شد. با این چنین سپاه که صد کس از ایشان را یک سرباز جنگی کفایت می کرد، نخست به اردبیل رفت و روزی چند به انتظار ماند تا شیخ صدرالدین موسی از گیلان رسید. سپس جانب تبریز را در پیش گرفت و بر سر ملک اشرف تاخت. چون سکنه آذربایجان همه ناراضی بودند، لذا پس از زد و

خوردی مختصری اشرف که به خوی فرار کرده بود دستگیر شد و جانی بیگ خان بر اثر اصرار حکمران شروان و قاضی محی

الدین بردعی، فرمان داد شمشیری به پهلویش فرو بردند که از آنطرف بیرون آمد. اموال، جواهر و زر سرخ و سفیدش را که بر چهارصد استر (قاطر) و هزار شتر بار کرده به سمت شهر خوی روانه کرده بود، جانی بیگ خان بدون کمترین زحمت و دردسر یکجا ضبط کرد و سر اشرف را بر در مسجد مراغیان تبریز آویخت.

بیچاره بدبخت مدت چهارده سال آن همه در راه تحصیل سکه اشرفی خون ریخت و ستم روا داشت، نخورد و اتفاق نکرد، سرانجام همه به تاراج رفت و جانش را بر سر آن نهاد و دولت امرای چوپانی با کشته شدن او منقرض گردید.

از این واقعه تاریخی و آموزنده بی خبرانی باید درس تنبه و عبرت گیرند که افق دید آنها محدود به زندگی ظاهری و مادی است و در ماورای این چهار دیواری، حقیقت و واقعیتی را نمی بینند. گویی عمر ابد و زندگی جاویدان را به آنان بخشیده اند که ایام و لیانی و هم و غم خویش را صرفاً به کسب مال دنیا و منال مصروف می دارند.

زان دو نیم است دانه گندم      که یکی خود خوری یکی مردم